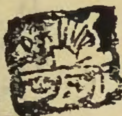
ʻUbayd Zākānī

Qiṣṣah-i Mūsh ō gurbah



هذا
قصه موش و گربه

بسم الله الرحمن الرحیم



اگر داری تو عقل دانش هوش — بیا بشنو حدیث گربه و موش

بخوانم از برایت داستانی — اگر عقلت رسد حیران بمانی

ای خردمند عاقل و دانا — قصه موش و گربه برخوانا

قصه موش و گربه را تو بنظم — لیک برخوان چو دُر غلطانا

از قضای فلک یکی گربه — بود پرمکر و پر ز دستانا

گربه دوربین شیر شکار — کهربا چشم و تیز دندانا

مار دم و عقاب پیشانی — بود چون اژدها بکرمانا

شکمش طبل و سینه اش قاقم — ابرودش قوس و تیز مژگانا

با عروسان کنار جامه توا — که فدار نجانه همانا

اینچنین گربه که شد وصفش — بد بکرمان و جمله یارانا

رهبر دیک و چمچه و کاسه — شرف صحن و سفره‌ها نا

روزی اندر شرابخانه شده — تا مگر موشش گیرد آنجانا

در میخانه چونکه بگشاد تند — او میخانه شد خرامانا

در پس خم می کمین کرده — همچو دزدی که در بیابانا

جست موشی ز کنج دیواری — بر سر خم می خروشانا

سر بخم بر نهاد و می نوشید — مست شد همچو شیر غرانا

گفت کو گربه تا سرش بکنم — سر او را برم بمیدانا

سر صد گربه را بخشم من — گاه بخششش بر زمین دانا

گربه در پیش من چو سنگ باشد — گر شود در روی میدانا



پسر زال رستم دستان — یاد کار شش منم بدورانا

گربه اینرا شنید و دم نزدی — چنگ و دندان زدی بسوهانا

ناگهان جست موش را بگرفت — گفت موشک کجا بری جانا

موس

موش گفتا که من غلام توام
مست بودم اگر گهی خوردم
من خطا کرده‌ام غلام حلقه بگو

عفو کن بر من این گنستا
که فراوان چو من دستا
طوق بر گردنم غلاما نا



گربه گفتا دروغ کمتر گو
می شنیدم هر آنچه می گفتی
ای زمان از برای جرم گناه
گربه آن موش را بکشت و بخورد
دست و رو را بشست و مسح کشید
بار الها که توبه کردم من
کار من توبه است استغفا

نخورم من فریب و دستا
آرواره دین چنانکه بین مسلما
من بصدق دهم دو من نانا
سوی مسجد شدی خرامانا
دزد حق را بجو اند و یا نا
نذرم ... شیر ابد ندا نا
بخداوندگار رحمانا

...ر این چون ناحقی ...تمان — من نشدق دو سم همی نانا
...تو ببخشی گناهم ای رحمان — ز گنه گشته‌ام پشیمانا
...دیگر دفروبازنمود — تا بجدی که گشت گریانا



موشکی بود در پس منبر — زود برد این خبر بموشانا
مژده گانی که گربه عابد شد — زاهد و مومن و مسلمانا
بود در مسجد آن پسندیده — زار و گریان و آه و نالانا
میکند از جرم ... بجهان — که خطا کرده‌ام چو نادانا
این خبر چون رسید بر موشان — همه گشتند شاد و خندانا
هفت موشی گزیده برجستند — هر یکی کدخدای دهقانا
برگرفتند بر گربه بهر — هر یکی تحفه‌ای الوانا

آن یکی شیشه شراب بدست — واندگر برّه‌های بریا
آن دگر تنگی پر از کشمش — واندگر چقه عکدا
وان یکی مغز جوز بادامی — واندگر نقل و آب قند
آن یکی قالب پنیر بدست — واندگر ماست و هم کره نا
آن یکی یکطبق پر از خرما — واندگر سنجد و پستا
آن یکی دوری پلو در دست — افشره آب لیمو عمـ



کاسه‌های نبات و تخمه شیرد — فندق و کلهای تتنرا ما
با ادب جملگی روانه شدند — بر سر هر یکی خوانا
کرده شال و کلاه جبه بدو — چون غلامان بنزد آقا
نزد گربه شدند آموشان — السلام و درود داحـ نا

مسکرد تعبد

کرد تعظیمش از ره خوبی — کی فدای رهت همه جانا

لایق خدمت تو پیشکشی — کرده ایم ما قبول فرمانا

گربه چون موشکان بدید بگفت — رزقکم فی السماء دیانا

من گرسنه بسی بسر بردم — رزقم امروز شد فراوانا



روزه بردم بروزهای گران — واقفی ای خدای رحمانا

هرکه کار خدا کند بیقین — سختیش میشود باسانا

گربه گفتا که پیش فرمائید — قدمی چند ای عزیزانا

موشکان جمله پیش میرفتند — تن شان همچو بید لرزانا

حیله کرد گربه جست بر موشان — چون مبارز بروز میدانا

پنج موش گزیده را بگرفت — هر یکی کدخدای دهقانا

دو بدین چنگ و دو بدین چنگال — یک به دندان چو شیر غرانا
آن دو موش دگر که جان بردند — زود بردند خبر بموشانا
گو چه بنشسته اید ای موشان — [illegible] بر سر توانا



گربه بیمروت پر خشم — بگرفت موشکان نادانا
پنج موش گزیده را بگرفت — هر یکی کدخدای موشانا
موشکان [illegible] — جانها کرده [illegible] ا
خاک بر سر کنان همی — که دریغا رئیس [illegible] نا
جملگی متفق شدند که ما — میرویم سوی شهر کرمانا
تا بشه عرض حال خویش کنیم — [illegible] وار و شده بموشانا
غرض این قصه را چه بستن ما — عرض کردند بشاه موشانا
بعد از آن هر یکی بنوعی خاص — [illegible] دگر فرستند تحفه نادانا

آن یکرا دست بگردن او
جمله کردند شال در گردن
شاه موشان نشسته بر تخت
همه کردند جملگی تعظیم
کای فقیر و تو صاحب دولت
گربه کرده است ظلم بر موشان
پیشتر ها ان پنج پنج میگیر
سالی یکدانه میگرفته از ما
بود دل را بشاه خود گفتند
شاه نمود لطف بر ایشان
من تلافی بگربه خواهم کرد

آن یکی رو و گوشش گرانا
ناله کردند چون غضب سرپانا
همچو لوطی که کاسه گیردانا
که تو شاه هستی بدورانا
تا همه چاکر دولت شاهانا
تا شده عابد و مصلیانا
که شده حرص او غراوانا
تا شده مومن و مسلمانا
شاه شد همچو دیگ جوشانا
که مرا تو رسیده مهمانا
که شود داستان بدورانا



تا چه گفته شود شنیدنی بود
شاه فرمود تا که نعشش را

در عزای رئیس موشانا
دفن کردند زروی احسانا

از سر گور چونکه برگشتند
گفت لشکر کشید ای موشان
گفت ای سروران و سرورانا
چونکه فرمان ز موشان شد

اندر نزد سروردانا
روز دیگر میان میدانا
گربه ایکم نبود دیرانا
جمع شد لشکر فراوانا



روبه لشکر نمود کای لشکر
شان بدیدند آنکه موشان
همه با تیغ و توپ و تفنگ
هم پیاده سواره میرفتند
چونکه جمع آوری لشکر شد
باید ایلچی رود سوی گربه
همه گفتند حکم حکم شماست

بروید تا شهر کرمانا
سیصد و سی هزار موشانا
فوج فوج از سپاه موشانا
تیغها در میانه جولانا
او نمود ایلچی روانا
زیرک و کامل و سخندانا
هست حکم تو برتن و جانا

بموشی

بود موشی بزرگ الیمدود — عاقل و زیرک سخندانا
گفت با یدز ما کسی بردن — نزد گربه بشهر کرمانا
یا بیا پای تخت به خدمت — یا که آماده باش جنگانا
چونکه بشنید اینسخن ازموش — جست از جا چو شیر غرانا
رفت در نزد گربه آن موشک — همچو باد از ره بیابانا
نرم نرمک بگربه آن پرفن — گفت من ایلچیم ز موشانا
خبر آورده ام بر ایشما — عزم جنگ کرده شاه موشانا
شاه موشان قشون فرستادن — تا ببرند سرت بمیدانا

جواب دادن گربه موش را

گفت گربه که موش که خورده — من نیایم برون ز کرمانا
اینخبر چون رسید بر ایشان — کس فرستاده در خراسانا
گربهای براق شیر شکار — آورند رو بسوی کرمانا
لشکر گربه چون مهیا شد — داد فرمان بسوی کرمانا
وعده دادند چون شود فردا — همه آئیم سوی میدانا
گربها آمدند سوی میدان — هریکی همچه شیر [illegible] نا



الله الله فتاد بر موشان — با سپاه و علم چو شاهانا
اشتر از خشم گربه گشته — همه با تیغهای برانا
که بنا در حساب خدانا

جنگ بستند موش و گربه چو شیر — بعد از آن زد دو لشکر موشانا
موشکی اسب گربه را پی کرد — گربه افتاد و گشت نالانا
الله الله فتاد بر موشان — که بگیرید پهلوانانا
گربه افتاد در زمان شکست — رو نهادند بشهر کرمانا
دور شادی طبل شادیانه زدند — با نفیر و دهل فراوانا
شاه ایشان نشست بر سر تخت — گفت پیشش لو برید کرمانا
گربه را پیش شاه چون بردند — گفت شاه ای لعین نادانا

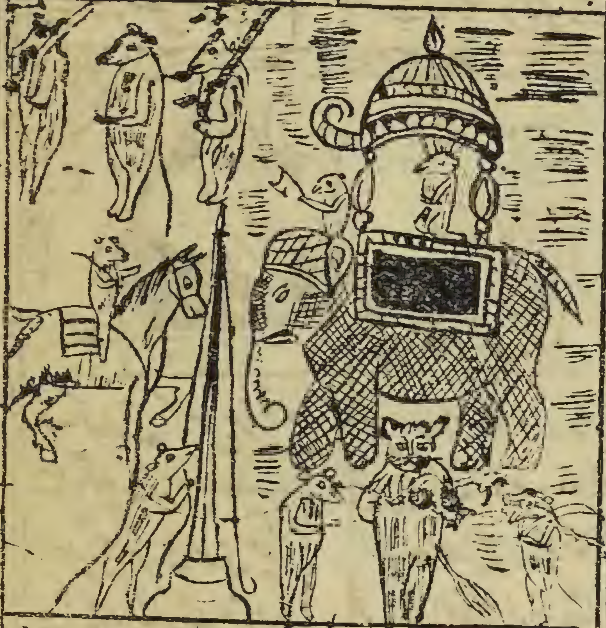
تو چرا لشکر ما را خوردی / می نترسی شاه موشانا
گربه از ترس سر بزیر افکنده / گشت خاموش همچو طفلانا



گربه گفتا که من غلام توام / من غلام شمام از جانا
شاه گفتا بریده جانت / این سگ روسیاه باوانا
منهم آیم اکنون بسوی میدان / کشته بیرا بچون موشانا
در زمان شاه شد بفیل سوار / لشکر انبوهش او خروشانا
گربه را سر دو دست بسته هم / پایدار ایستاده نالانا
رو به جلاد کرد گفت چرا / زنده است این سگ خرنا
گفت او را بجلق دار کشید / بکشیدش بتیغ برانا
ناگهان بیچاره از بهر سم / آمد و گفت شاه موشانا
گربه را تو بحق پیغمبر بخش / بکند بعد از این گناهانا

گربه چون دید شاه موشان را
بچه شیری نشسته بر زانو

جست از جا چو شیر غرّا تا
کند در زنجیر پا بدندا تا



جست و بگرفت پنجتن موشان
الله الله فتاد بر موشان
گرز بالای سر برآورده
شاه موشان چه دید رفت از هوش
موشکان را گرفت در زمین

در برابر چو شیر غرا تا
آه زنید شش تا تیغ بر ان تا
همچو برق در وز میدان تا
و نیم دستش رسید بر جانا
که شد آن همانا که یکتا تا



